

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر ایران
مدیر مسئول: عبدالرسول وصال
زیر نظر شورای سردبیری
دبیر تحریریه: معصومه یزدانی



همکاران این شماره:

فریددانش فر، نسترن فتحی، فریبا دیندار، مریم فیاضی
زهره شاهی، سولماز خواجهوند، حانیه شجاعی، فائزه دائمی
حمید حاجی میرزایی، محبوبه ساعدی، مهتاب بنا، راحله شمس آبادی

مدیر هنری و طراح جلد: سهیل نوری

صفحه آرای: مجید مرادی

ویراستار: نیلوفر نیک بنیاد

عکاس: سینا اسلامی

تصویرگر: سمانه صلواتی

چاپ: شرکت چاپ جام جم

با تشکر از وحیده بهزادی و اکبر اسماعیلی

کاشنی

ویژه نامه روزنامه شهرد
برای نوجوانان

شماره ۲۰ - چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۳

هنر

نسترن فتحی

آواز فرشته

آواز فرشته

سه چیز است که در هر که باشد آقا و سرور است: خشم فرو خوردن، گذشت از بدکردار، کمک و صله‌ی رحم با جان و مال.

امام صادق (ع)

خدای مهربان من!

خدای مهربان من! ما آدم‌ها گاهی خسته می‌شویم. این‌طور وقت‌ها برای‌مان سخت است که به همه‌ی چیزهای خوبی که دوست‌شان داریم عمل کنیم یا دچار انجام همه‌ی کارهای بدی که از آن‌ها متنفریم، نشویم. من نمی‌خواهم عصبانی باشم یا غمگین یا ته دلم کینه‌ای باشد، اما گاهی می‌شود. اتفاق می‌افتد. خودم را می‌بینم که چه‌قدر قلبم از خشم فشرده شده یا غم چشم‌هایم را از پا در آورده است. این‌طور وقت‌ها می‌گویند باید از عقل کمک گرفت. هیچ‌وقت برای انجام کار دیر نمی‌شود و بهتر است قبل از هر چیز فکر کرد. خدای مهربان من تو باید بدانی که وقتی غم یا خشم کلافه‌ات می‌کند، فکر کردن و پیدا کردن راه‌حل چه‌قدر سخت می‌شود. یا اگر به راه‌حلی رسیدیم که افسوس صبر باشد. این‌که قرار نباشد کاری کنیم و تنها بگذاریم زمان بگذرد تا بعد پشیمان نشویم، خیلی سخت است. خدای مهربان من! دل من کم‌کم یاد گرفته بزرگ شود و با هر اتفاقی از کوره در نرود. اما انگار اتفاق‌ها هم سخت‌تر می‌شوند، جوری که باز دل من برای تحمل‌شان کوچک باشد. همیشه از دیدن آدم‌هایی که آرام‌اند لذت می‌برم. طوفانی بر سرشان می‌آید و آن‌ها لبخند می‌زنند. انگار به چیزی مطمئن باشند. خدای عزیز من! راستش می‌دانم رمز لبخندشان چیست. آن‌ها از این‌که تو هستی و مهربان‌ترین و با قدرت‌ترین هستی مطمئن‌اند. آن‌ها از یک چیز دیگر هم مطمئن‌اند. تمام زندگی‌شان را به ساختن و جمع کردن مهارت و توانایی برای خودشان گذرانده‌اند تا در روزهای طوفانی، خیال‌شان راحت باشد که راهش را بلدند. این‌طور وقت‌هاست که یک انسان در موقع سختی به جای آن‌که زانوی غم بغل بگیرد و تنها کارش شکایت از عاقبت و اقبالش باشد، ته دلش لذت می‌برد که یک مبارزه‌ی دیگر شروع شده و قرار است در این میدان هم هنرنمایی کند. خدای مهربان من! چه‌قدر وقت کم می‌آورم وقتی به چیزهای یاد نگرفته فکر می‌کنم. چه‌قدر دلم می‌خواهد پیروز میدان سختی‌ها و مشکلات باشم. چه‌قدر دلم آن آرامش و لبخند را می‌خواهد و این‌که دلم محکم باشد.

قهرمان‌های شاد

من دوربین مخفی و خیلی دیگر از بر و بچه‌های همکار، در زندگی‌مان روزهایی را داریم که تبدیل می‌شویم به کودکان کار! یعنی اگر ما را ببینید دل‌تان برای‌مان کباب می‌شود. درست است که یخ حوض نمی‌شکنیم و قابل‌مسئول می‌ساییم، اما شما که غریبه نیستید، انقدر می‌نویسیم و تایپ می‌کنیم که جان‌مان در می‌رود در راه کوله‌پشتی. بعد این وسط چه می‌شود؟ یک‌هوا یک نفر از اعضای تحریریه در نقش قهرمان فرو می‌رود و مثلا با یک سینی چای داغ یا یک جعبه شیرینی در آستانه‌ی در ظاهر می‌شود و دل همه‌ی ما بیچارگان زحمت‌کش کوله‌نویس (البته تعریف از خود نباشد ها!) را شاد می‌کند.

لابد الان پیش خودتان می‌گویید «خب به ما چه؟ می‌خواستید نویسنده‌ی کوله‌پشتی نشوید! چرا منت می‌گذارید؟»، و در همین جاست که من مثل پری قصه‌ها بالا سرتان ظاهر می‌شوم و می‌گویم «اشتباه فهمیدید دیگر! قضیه‌ی اصلی زحمت‌کش بودن ما نیست. قضیه‌ی اصلی آن شخصی است که با شاد کردن دل ما، کلمه‌ی قهرمان را به معنای واقعی‌اش برای‌مان معنا می‌کند.»

شما هم اگر خیلی‌بسی خوب نگاه کنید حتما یکی دو نفر از این قهرمان‌ها در زندگی‌تان پیدا می‌کنید. این "خیلی‌بسی" را برای این طولانی‌گفتم، چون معمولا تعداد آدم‌هایی که به فکر شادی دیگران هستند و غیر از فکر کردن، برای شاد کردن دیگران دست به کار هم می‌شوند انقدر کم است که خیلی‌بسی باید دنبال‌شان بگردید.

البته ما کار را کمی برای‌تان راحت کردیم و توی همین شماره چند نفر از این قهرمان‌های شاد را معرفی کردیم (همین الان بروید صفحه‌ی چراغ قوه را ببینید). قهرمان‌ها آمده‌اند و یک عالمه از کودکان و نوجوانانی را که در زندگی‌شان کم‌تر از دیگران لحظه‌های شاد دارند، جمع کرده‌اند و برای‌شان برنامه‌هایی ترتیب داده‌اند که دل‌شان را شاد کنند و تبدیل‌شان کنند به "بچه‌های شاد".

خواندید؟ با قهرمان‌ها آشنا شدید؟ با بچه‌های شاد چه‌طور؟ با میزان زحمت‌کش بودن ما هم که حتما آشنا شدید! به جان خودم سوسک بشوم اگر خواسته باشم منت بگذارم! هدف همان انتقال مفهوم شاد کردن دیگران بود و بس!!!

دوربین مخفی